

تمام جزئیات عصیان یک مهاجر

یادداشتی بر آثار جومیا لاهیری

کتاب

و این زن خوش فکر شرقی که اصالتاً بنگالی است، حتماً قصه‌گویی را از مادر قصه‌گویی* شهرزاد به ارث برده است که این چنین شیرین و پرکشش داستان می‌نویسد.

سادگی و خوش‌خوانی ویژگی داستان‌های اوست و ضمن روایت آن‌ها، آن قدر که درگیر قصه و متن می‌شود، در پی قالب و فرم نمی‌رود.

هسته مرکزی این داستان‌ها خانواده است. لاهیری در این فضاها از همسران دلسرد، غمگین و بدون عشقی می‌نویسد که به دلیل ضرورت تن به غربت داده‌اند؛ و با نگاهی تیزبین به کاوش ذهن نوجوانان و فرزندان این خانواده‌ها می‌پردازد. شاید تجلی بارز این سرگستگی که او در آثارش به آن اشاره دارد، شخصیت «گوگول» در نوولت «هم‌نام» باشد. انسانی که همچون نامش میان دو فرهنگ سرگردان است. نه کسی حرف او را به درستی می‌فهمد و نه او احساس تعلق جاودانه به خاکی که درش زندگی می‌کند و یا آدم‌هایی که دور و برش هستند، دارد. این عدم تعلق و بی‌تفاوتی را حتی به سرزمین پدری خود هم دارد؛ درست شبیه شخصیت همسرش «موشومی» با روحی بی‌قرار و ناآرام، یا شخصیت تسلیم و راضی اشیما (مادر گوگول) که در انتهای داستان با بریدن و کندن از تمامی تعلقات یک عمر زندگی در غربت که ماحصل عمر رفته‌اش است، به نوعی سر به عصیان برمی‌دارد.

به نظر نمی‌رسد که لاهیری در این داستان‌ها با یک همچون رویکردهای موضوعی، قصد داشته باشد تا تنها به مشکلات مهاجران بپردازد؛ برعکس به نظر می‌رسد که هدف او نمایش سردرگمی و پریشانی غایی انسان‌هایی است که در هر جای این کره خاکی زندگی می‌کنند. آن جایی که انسان تصمیم به مهاجرت می‌گیرد و اقدام به ترک زادگاهش می‌کند، تا جایی که در پی تحقق این مهاجرت تن به غربت و تنهایی می‌دهد.

با این حال به اعتقاد برخی منتقدان، داستان‌های نیویورکری او سرشار از جزئیات غیرضروری و انبوه از وقایعی است که تأثیری در طرح قصه‌هایش ندارد؛ اما شاید با کمی اغماض و حسن‌نیت، بتوان گفت که این شیوه قصه‌گویی اوست. در واقع لاهیری به جزئیات در داستان‌هایش توجه و اهمیت زیادی قائل است که البته بسیاری از این جزئیات تأثیری در طرح داستانی روایت‌ها ندارند. به نظر می‌رسد او وقایع را به شیوه خودش روایت می‌کند، یعنی همان‌طور که می‌بیند.

آدم‌های داستان‌های او اگرچه اغلب مهاجرانی هستند که در تنهایی و عزلت مخصوص خود به سر می‌برند، اما شجاع و متهورند و تلاش می‌کنند تا توانایی‌های خود را به اثبات برسانند و جایگاه‌شان را در جامعه‌ای که از نظر فرهنگی

برای‌شان غریب است بیابند. آن‌ها مهاجرند اما قبل از آن انسان‌هایی هستند با شائبه‌های انسانی و ملموس؛ دردها و علایق قابل لمسی دارند و از همه مهم‌تر آن‌که تنها هستند و بی‌آن‌که بدانند چه حماسه‌ای را خلق می‌کنند در تقابل با فرهنگی بیگانه سعی در حفظ هویت خود دارند. در کم‌تر داستانی از لاهیری مشاهده می‌شود که شخصیت‌های شرقی آن، که تماماً بنگالی هستند، تلاشی برای جدایی از فرهنگ اصیل خود کرده باشند و یا سعی در پنهان نمودن آن‌چه هستند و جایی که از آن آمده‌اند، داشته باشند؛ که البته این انگاره در نسل بعد آن‌ها که نسلی امریکایی - بنگالی هستند کاملاً متفاوت است و آن‌ها بیش‌تر در



لاهییری همیشه جسارت پدر و مادرش را برای تن دادن به مهاجرت ستوده است و شاهد این مدعا، در داستان‌هایی که می‌نویسد، از طریق بیان مشکلاتی که بر سر راه نسل اول مهاجر وجود داشته و دارد و تلاشی که آن‌ها برای زندگی و پیشرفت و برقرار بودن می‌نمایند، دیده می‌شود. شاید بتوان گفت که لاهیری در فضاهای مشخص و حتی تکراری می‌نویسد،

آن هم با شخصیت‌هایی که گویا در تمام قصه‌هایش با روایتی جدید بارها و بارها واکاوی می‌شوند. علت‌اش هم این است که دغدغه او انسان یا محوریت خانواده است و در همین بستر فراخ است که به ذهن خلاقش مجال جولان می‌دهد، تا به روان‌کاوی و جراحی روح شخصیت‌هایش بپردازد

فضایی دوگانه از دو فرهنگ متضاد دست و پا می‌زنند و گاهی حتی تنها‌تر از نسل اول - والدین - خود هستند که از سر تنهایی و ناچاری با دوستان مهاجر هم‌وطن خود رابطه خویشاوندی برقرار کرده‌اند.

شخصیت‌پردازی، ویژگی مهم دیگر و البته بسیار برجسته، در داستان‌های جومیا لاهیری است. او با مهارت زیادی آدم‌هایش را توصیف می‌کند برای این‌کار، گاه از تک‌گویی راوی و نزدیک شدن به درونیات او مدد می‌جوید، مانند داستان «بهشت - جهنم» یا داستان «سومین و آخرین قاره» از مجموعه «ترجمان دردها»؛

(من هندوستان را در سال ۱۹۶۴ ترک کردم؛ با مدرکی در اقتصاد و یک حساب بانکی معادل ده دلار آن روزها). و گاهی نیز از راوی دانای کل محدود برای بیان فضای داستان‌ها و توصیف شخصیت‌ها کمک می‌گیرد؛ در داستان «جذاب» یا «این خانه متبرک»: (سانجیو مجرد بود با درآمدی بسیار بیش‌تر از مخارج یک مرد مجرد. هیچ‌وقت عاشق نشده بود و دوست دختری هم نداشت).

جومپا لاهیری در سال ۱۹۶۷ در لندن از پدر و مادری تحصیل کرده که مهاجرانی بنگالی بودند متولد شد و بعد در سه سالگی همراه پدر و مادر به امریکا مهاجرت کرد؛ کودکی آرام او، این‌طور که خود می‌گوید در دنیای شیرین قصه‌ها و کتاب‌های داستان گذشت، خود او معتقد است که چون قصه خواندن را دوست داشت رویه نوشتن آورد و علت چنین رویکردی در موضوع نوشته‌هایش، یعنی پرداختن به دوگانگی فرهنگی در مهاجران و خصوصاً شخصیت‌های هندی - آمریکایی، والدین مهاجرش و نیز سفرهایش به هند بوده است؛ که می‌توان بر این اساس این‌طور نتیجه گرفت که این‌گونه نوشتن دغدغه اوست.

لاهییری همیشه جسارت پدر و مادرش را برای تن دادن به مهاجرت ستوده است و شاهد این مدعا، در داستان‌هایی که می‌نویسد، از طریق بیان مشکلاتی که بر سر راه نسل اول مهاجر وجود داشته و دارد و تلاشی که آن‌ها برای زندگی و پیشرفت و برقرار بودن می‌نمایند، دیده می‌شود. شاید بتوان گفت که لاهییری در فضاهای مشخص و حتی تکراری می‌نویسد، آن هم با شخصیت‌هایی که گویا در تمام قصه‌هایش با روایتی جدید بارها و بارها واکاوی می‌شوند. علت آن این است که دغدغه او انسان با محوریت خانواده است و در همین بستر فراخ است که به ذهن خلاقش مجال جولان می‌دهد، تا به روانکاو و جراحی روح شخصیت‌هایش بپردازد. شاید بتوان از زاویه دیدی متفاوت داستان‌های او را نوعی طنز تلخ در لایه‌های زیرین هم دانست. طنزی که در لایه لایه وجود انسان، زندگی را به سُخره می‌گیرد، اما آن‌قدر عمیق با زندگی گره خورده که هرگز احساس نمی‌شود و بعد در شخصیتی نظیر «پراناب کاکو» (شخصیت داستان بهشت - جهنم) با آن نوع نگاه سطحی و گذرایش به زندگی و با آن انقلاب عجیب‌اش در مقابل روزمرگی‌ها و یا در «گوگول مانگولی» (شخصیت رمان هم‌نام) با آن بی‌تفاوتی و بی‌هودگی که شالوده شخصیت پیچیده‌اش است، تجلی می‌یابد. لاهییری از همان ابتدای داستان‌هایش جسورانه به میدان می‌آید؛ آغاز داستان‌هایش بی‌نظیر است و معمولاً با همان بند اول پیرنگ داستان‌هایش را شکل می‌دهد؛ در داستان بهشت - جهنم که ماجرای آن مربوط به مردی به نام پراناب است؛ بی‌هیچ مقدمه‌ای به توصیف وقایع مربوط به ورود این مرد به زندگی شخصی‌شان می‌پردازد: «پراناب چاکرابورتی برادر کوچک پدر من نبود. او یک رفیق بنگالی اهل کلکته بود که اوایل دهه هفتاد وقتی که پدر و مادرم توی یک آپارتمان اجاره‌ای نزدیک میدان مرکزی زندگی می‌کردند و تعداد دوست و آشناهاشان از انگشت‌های یک دست بیش‌تر نبود ناگهان سر و کله‌اش در زندگی سوت و کور ما پیدا شد».

و یا داستان «مترجم دردها» از مجموعه‌ای به همین نام، که بیانگر رابطه

آسیب‌دیده زن و شوهری (خانم و آقای داس) ست و مردی (آقای کاپاسی) که قرار است به عنوان مترجم دردها، وارد این ماجرا شود این‌گونه آغاز می‌شود: «کنار دکه چای‌فروشی، آقا و خانم داس بر سر این‌که چه کسی تینا را به توالیت ببرد، حرف‌شان شد؛ اما وقتی آقای داس یادآوری کرد که شب قبل، او تینا را به حمام برده، خانم داس به ناچار کوتاه آمد. آقای کاپاسی از توی آینه جلو، دید که خانم داس از امباسادور بزرگ سفید پیاده شد و بی‌این‌که دست دخترک را بگیرد، به طرف توالیت رفت.» و یا داستان «جذاب» از اولین مجموعه داستانی لاهییری، که بیانگر سیر تحول زنی به نام میراندا است که با عشق نامتعارف خود به مردی متأهل، بر سر راه زندگی و خوشبختی زن دیگری قرار گرفته است:

«این، بدترین کابوس یک زن بود! لاکشمی به میراندا گفت که شوهر دختردایی‌اش، بعد از نه سال زندگی مشترک، عاشق زن دیگری شده است. او در هواپیما در مسیر دهلی به مونترال، تصادفاً کنار زنی نشسته و بعد در نیمه راه، همراه آن زن در فرودگاه هیترو پیاده شده. بعد هم به زنش تلفن کرده و گفته با کسی گفت‌وگویی داشته که تحول بزرگی در زندگی‌اش ایجاد کرده و او برای تجدید نظر و تصمیم‌گیری در مورد همه‌چیز، وقت لازم دارد. حالا هم دختر دایی ناخوش است.» با این همه و با وجودی که لاهییری برای اولین مجموعه داستان‌اش - مترجم دردها - موفق به دریافت جایزه پولیتزر شد، اما خودش همواره فروتنانه اظهار می‌دارد که آثارش او را از آن‌طور که باید راضی نمی‌کند و این جوایز در حقیقت توقع او را از نوشته‌هایش بالاتر برده است.^۴

مجموعه داستانی ترجمان دردها و رمان کوتاه هم‌نام و نیز خاک غربت unaccustomed earth که آخرین آن‌ها است از آثار لاهییری هستند. ترجمان دردها او را مبرق به دریافت جایزه آهنری و همین‌گویی در سال ۱۹۹۹ کرد و نهایتاً در سال ۲۰۰۰ در کمال ناباوری خود لاهییری، جایزه پولیتزر را به میان دست‌هایش نهاد. از نوولت هم‌نام namesake هم فیلمی تهیه شده است به همین نام و تازه‌ترین اثر او مجموعه unaccustomed earth شامل ۸ داستان است که بنابر آنچه لاهییری اظهار می‌دارد، مضامین داستان‌های این مجموعه در حین نوشتن هم‌نام به ذهنش آمده‌اند و اگر بگوییم که او در نوشتن داستان‌های کوتاه موفق‌تر از نگارش رمان عمل نموده، چندان بیراه نگفته‌ایم. اما در میان رمان‌نویسانی که در بروکلین گردهم آمده‌اند، لاهییری از آن جهت مورد توجه است که با همه تلاشی که نویسندگان امروزی برای یافتن فرمی جدید و نو که مورد توجه قرار گیرد می‌کنند، او ساده و واقعی می‌نویسد.

* اشاره به مقاله‌ای از محمد بهارلو: «شهرزاد، مادر قصه‌گویان جهان»

پانویس‌ها:

۱. داستان کوتاه، بهشت - جهنم

۲. نقل از مجله نیویورک، ۲۷ مارس ۲۰۰۸